



40 یک نفر جذامی نزد عیسی آمد، زانو زد و تقاضای کمک کرد و گفت: «اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک سازی.» 41 دل عیسی به حال او سوخت، دست خود را دراز کرد، او را لمس نمود و فرمود: «البته می‌خواهم، پاک شو.» 42 فوراً جذامش برطرف شد و پاک گشت. 43 بعد عیسی درحالی‌که او را مرخص می‌کرد با تأکید فراوان 44 به او فرمود: «مواظب باش به کسی چیزی نگویی، بلکه برو خود را به کاهن نشان بده و به‌خاطر اینکه پاک شده‌ای قربانی‌ای را که موسی حکم کرده، تقدیم کن تا برای شفای تو شهادتی باشد.» 45 اما آن مرد رفت و این خبر را در همه‌جا منتشر کرد. به طوری که عیسی دیگر نمی‌توانست آشکارا وارد شهر بشود. بلکه در جاهای خلوت شهر می‌ماند و مردم از همه طرف نزد او می‌رفتند.

من همیشه او را می‌بینم. ان ادم بدبخت را. ان مرد در گذشته به مریضی بد ایدز گرفتار بود. و هیچ کس نمی‌توانست به او کمک کند. بدن او کاملاً پر از عفونت شده بود. و هر نفسی که می‌کشید نشانه‌ای از آخرین نفس‌های او بود که از اعماق وجودش بیرون می‌آمد. و ادم او را دیگر در قالب یک انسان نمی‌توانست بشناسد. و او در نزدیکی‌های مرگ قرار داشت. تصویری که من از او داشتم بسیار ناگوار و زنده بود به طوری که هیچ‌کسی از آن ملاقات‌کنندگان دوست‌داشتند به او نزدیک بشوند و همه از او کمی ترس هم داشتند. در آن زمان مردم چیز زیادی راجعه بیماری ایدز نمی‌دانستند و برای همین یکی از مسیحیان خوب ما در اینباره می‌گفت: ایدز یک بیماری است که خدا به خاطر گناهان یک فرد به او می‌دهد. اگر او هر وقت مریضی را در یک بستری ببیند آیا او همین جمله را تکرار خواهد کرد؟ او حتماً می‌گوید که من خیلی می‌ترسم از این واقعه. این مسئله من را حتی تحت تأثیر گذاشته است. ان مرد تنها کسی نیست که به همچنین مریض‌هایی توجه بدی دارد بلکه من هم این احساس بد را نسبت به این افراد مریض دارم. و من خدا را شکر می‌کنم که من یک فاصله زیادی نسبت با ان مریض‌ها دارم. و همچنین خدارو شکر که چرای ان را من نمی‌توانم بفهمم. ولی من از این شوکه هستم که ما بین ما و ان یهودیان قدیمی که از جزای‌ها منتفر بودند هیچ فرقی وجود ندارد. خدا را شکر در زمان ما دیگر ادم‌های جزای نداریم و همچنین ما نباید دیگر مراقب ادم‌های ایدزی باشیم. و در اینجا وجدان ما می‌تواند دیگر آرام باشد. ولی از طرفی نمی‌توانم به همین راحتی از این مسئله بگذرم زیرا همیشه جذامی‌ها وجود داشتند و وجود خواهند داشت. انسان‌هایی که احساس جذامی بودن می‌کنند و انسان‌هایی که با آنها مثل جذامی‌ها رفتار می‌شود. و این افراد را همیشه در اطراف مان داریم. ما این ادم‌ها را همانند یک لکه روی یک پوست نمی‌توانیم ببینیم ولی آنها همان کسای‌هایی مثل خارجی‌ها، مادر بزرگ‌ها که زیاد حرف می‌زنند و زندانی‌ها و بیکاران می‌باشند. و خیلی از افراد هم هستند که از صورت آنها این را نمی‌توان فهمید ولی آنها از کودکی ترد شده‌اند. و همچنین کسای‌ها هم وجود دارند که خودشان را مال این جهان نمی‌بینند و خود را بالاتر از افراد دیگر می‌پندارند و اینها ان افراد را از بالا به صورت تحقیر امیز نگاه می‌کنند.

در ایه‌های امروز ما، عیسی بدن یک ادم جذامی را لمس می‌کند. و او می‌خواهد که ما را امروز به همراه خودش به سوی این جذامی‌ها ببرد. او می‌خواهد که ما را با خودش ببرد و ما را با جذامی‌ها و جودمان آشنا کند و همچنین به دیدار افرادی ببرد که همواره دیگران از آنها منتفر بودند و یا به آنها بی‌توجهی کرده‌اند. او می‌خواهد که ما در اسم او قرار بگیریم و با این افراد بی‌نوا تماس برقرار کنیم. دو معجزه در اینجا رخ می‌دهد اولی آنکه یک جذامی به نزد عیسی می‌آید و ان جذامی به عیسی می‌گوید: اگر تو بخواهی می‌توانی من را شفا بدهی. و دومین معجزه این است که او دست‌های ان مرد را لمس می‌کند و دست‌های او پاک می‌شود و به او می‌گوید: من می‌خواهم که تو پاک شوی. اولین معجزه این است که یک بیمار به این اعتقاد دارد که عیسی می‌تواند او را شفا دهد و برای همین از ادانه به سوی او می‌آید. و عیسی فقط این را می‌گوید که ایا تو ان را می‌خواهی داشته باشی. ادم‌ها خوب است که این را بدانند که می‌توان تنها فقط به نزد عیسی آمد و از او تقاضای کمک داشت. و این عیسی همیشه از همه این سوال را می‌پرسد که ایا تو ان را می‌خواهی داشته باشی؟ انسان‌هایی وجود دارند که می‌دانند که عیسی را می‌توان یافت و می‌شود به نزد او رفت. من جرات این را ندارم که بگویم ولی ایا این امکان وجود دارد که ان بینوایانی که عیسی می‌جوید در نزد ما نیز باشند؟ بله و ما هم دست‌هایمان را برای آنها باز می‌کنیم و به آنها می‌گوییم که بله عیسی ما هم این را می‌خواهد. عیسی می‌خواهد که من و تو و همه ما سالم بشویم. ای عزیزان ما امروز می‌خواهیم به این فکر بکنیم که چطور می‌توانیم راه رسیدن به عیسی را به ان ادم‌هایی که بیرون از کلیسا هستند نشان دهیم. و ما در این راه تنها نیستیم بلکه ادم‌های زیادی هم وجود دارند که عیسی را به خیلی از ادم‌ها نشان می‌دهند. طبق امارات در سال 2025 تعداد اعضای کلیساها در المان به نصف خواهد رسید. و این الارم خطر را می‌توان همه‌جا شنید. و این سوال همیشه مطرح می‌شود که ما چه کار می‌توانیم بکنیم؟ افرادی هم هستند که سعی دارند با سیاست و تبلیغات فراوان چیزهای جدیدی را به کلیساها اضافه نمایند. و افراد دیگری هم هستند که در کلیساها فقط اعمال خیلی قدیمی مسیحیان را انجام می‌دهند. ولی در کلیساها فقط موضوع بر سر عیسی می‌باشد. و بدین ترتیب ما دیگر نمی‌توانیم به خوبی به همه مردم عیسی‌مان را نشان دهیم. و برای همین ما باید بدانیم که ما وظایفی مکلف نشده‌ایم بلکه ما فقط با نام عیسی این اعمال را انجام می‌دهیم. ای برادر و خواهرهای عزیز، عیسی همان

مکانی است که همه چیز در او تصمیم گیری می شود. هر کاری که ما انجام می دهیم و قصد ان را داشته باشیم. و عیسی در میان ما می باشد و نه احساسی از او که چند ساعتی با ما است. که زمانی شعرهایی می خوانیم و در جلوی محراب خودمان را با عیسی حس می کنیم. در زمانی نچندان دور مردی به من نامه ای نوشته که من بخاطر ان کمی نگران شده ام: من در زندگی خودم همیشه اعتراف به گناه انجام داده ام و برای امرزشم از خدا دعا کرده ام. در زمان های مختلف من از توبه هایی که برای کارهای اشتباهم می بایستی انجام میدادم آگاه بودم. ایا خدا الان می خواهد که من را همانند ایوب در شرایط سخت امتحان کند. با این وجود بایستی من الان در جای خودم میخ کوب بشوم زیرا دنیایی که ما در ان زندگی می کنیم همانند یک چشمه پاک جوشان نمی باشد بلکه همانند یک آب متعفن می باشد که بوی بد ان تا آسمان ها بلند می شود.

چرا عیسی نمی تواند همانند ان دورانی که ان جوزامی ها را شفا داد الان هم به اینجا بیاید و دوباره صلح را در همه جا برقرار کند؟ چرا بایستی این ادم به راحتی اعتراف به گناه انجام ندهد و گناهان خودش را بر روی صلیب نگذارد؟ ایا او شجاعت این کار را ندارد؟ شاید طور دیگری باشد؟ ما چشم های همانند عیسی را نداریم و نمی توانیم نیازهای دیگران را ببینیم. و ان هم بخاطر این است که قلب ما دور از عیسی می باشد. و اگر این طور باشد ما دیگر بیرون از خانه مان را دیگر نمی توانیم ببینیم و برای همین هم کسی هم از ما انتظار کمک نمی تواند داشته باشد. ما در هر یکشنبه تمام ان چیزهایی که برای روح ما نیاز است را دریافت می کنیم. و ان را هیچ کس دیگری بیرون از کلیسای ما نه می بیند و می شوند .

من در اینجا دوست دارم بخاطر این به آسمان ها فریاد بزنم.

اگر من اینطور تصور بکنم که کلیسای ما جایی می باشد که یک گناهکاری جرات این را ندارد که به داخل ان برود و اگر هم برای او راه دیگری نماند ، باید من این را در مراسم عبادت بگویم که اگر تو بخوای من را پاک کنی پس حتما تو می توانی ان را انجام دهی. و اگر برای این کار ما مکانی نیابیم پس باید بگویم که عیسی در ان زمان ها اصلا زندگی نمی کرده است. عیسی در جلوی ما هنوز زندگی می کند و ان زمان ها مریض ها و گناهکاران دلیلی داشتند که به سوی او و برای شفا گرفتند رفته اند. و انها با صدای خودشان این را نشان می دهند که چقدر در این کار عجله داشتند. بله او همان مسیح است که ما را یاری می کند. بله او مسیح است که ما را از گرفتاری های مان نجات خواهد داد. و برای همین او آمده است بدون اینکه ما او را دعوت کنیم.

عیسی به جاهایی که نیاز باشد می نگرند و به همه بله می گوید. بله من می خواهم و فرقی نمی کند که تو از کجا آمده ای و چه کارهایی را انجام داده ای مهم این است که تو شفا پیدا کنی . عیسی می توانست ان مرد بی نوا را در مثال سامره ای بخشنده نادیده بگیرد و همانند ان رهبر مذهبی از کنارش بگذرد ولی عیسی ان مرد جزامی را رد نمی کند و از او بی تفاوت نمی گذرد . نخیر عیسی از او نمی گذرد و به او نگاه می کند و او را همانندی که از او خواسته شده بود یعنی من می خواهم تو من را پاک کنی ، عمل می کند. و عیسی به اعماق وجود او رخنه می کند. :

اگر تو بخوای می توانی من را پاک کنی . البته که عیسی می خواهد که هر مریضی شفا یابد. او چیز دیگری نمی خواهد او می خواهد که همه به اجتماع او باز گردند. و برای همین او دست های خودش را باز می کند و به او می نگرند و می گوید : من می خواهم پس تو پاک شو.

یک دست شفا دهنده از سرزمین ملکوت به سوی ما می آید. عیسی آمده است تا تمام کارهای شیطان را از بین ببرد. او دیوارهایی که ما بین ما و خدا بود را شکست. او ما را دوباره به یک اتحاد همگانی می رساند. و با یک حرکت خودش تمام مریض ها به یکباره و سریع شفا پیدا می کنند و همه چیزهای بد رهایی می یابند. و انها دوباره بنده خدا می شوند و دوباره نجات پیدا می کنند و بخشش دریافت می کنند. و عیسی همه این ها را انجام می دهد و نیازی ندارد که این کار خودش را به همه اعلام بدارد او حتی به انهایی که شفا داده بود می گوید که این شفای من را به کسی نگوئید. حتی عیسی با عصبانیت هم به یکی از انها می گوید که دهن خودت را ببند و از اینجا برو. امروزه ما در امر بشارت دادن خودمان این جمله ها را نمی گوئیم. حال چرا عیسی این را به انها گفته بود؟ این کار او می توانست تبلیغ خوبی برای او باشد. او یک جزامی را شفا داده بود. مثل این می باشد که کسی از مریضی ایدز نجات یابد. و اگر ادم های زیادتری این را می دانستند ، افراد بیشتری به نزد او می آمدند. حال چرا عیسی در اینجا عمل بشارتی خوبی انجام نمی دهد؟ عیسی به عمق ماجرا نگاه می کند اگر همه این را می فهمیدند ، انسان ها همه این انتظار را از او داشتند که تمام این مشکلات این دنیا را باید نابود کند. او یک مریضی را بر روی پوست یک بیمار نمی بیند بلکه او در روح افراد می نگرند. و عیسی می خواهد این عامل بیماری را که باعث شده ما از خدا دور بمانیم را از بین ببرد. عیسی نمی خواهد که مرگ را مدتی از ما دور کند بلکه او قصد دارد که ریشه مرگ را برای همیشه بکند. او می خواهد موانع جلوی ما که نمی گذارند تا ما به خدا برسیم را از بین ببرد و ما را یکی از بندگان خدا بنامد. من سالیان دراز جلوی یک بیمار ایدزی می نشینم و این حس را دارم که ما بین ما دیواری است که ما را از هم جدا کرده است. ولی عیسی می گوید که این اشتباه است چرا که تو هیچ فرقی با او نداری. چراکه در یک لحظه برای من این اشکار می شود که موضوع بر سر یک فرد ایدزی یا جزامی یا بیکار یا زن پیر و راج یا بیخانمان ها و ادم های الکلی نیست. بلکه موضوع به همه ما بر می گردد و ما همه باید دست هایمان را باز کنیم تا از عیسی کمک بگیریم. ما هم دست های خودمان را به طرف دست های باز عیسی می بریم. و اگر ما به او نیاز داشته باشیم پس بنابراین ما هم همانند ان جزامی های ان زمان باید این را بگوئیم که ما نیاز داریم و این را باید بارها به همه بگوئیم. و این به خودی خود انجام می شود و این را نباید کسی از ما بخواهد.

آمین

